



دخالت دولت در امور فرهنگی نباید به دولتی شدن فرهنگ منجر شود/ دولت موظف به صیانت از فرهنگ غالب مردم است

مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه از وظایف اولیه دولت اسلامی است که در امور فرهنگی دخالت کند، گفت: نه اینکه فرهنگ را دولتی کند بلکه از فرهنگ اسلامی با همه معیارهای مورد پذیرش آن دفاع و آنرا ترویج و به فرهنگ غالب تبدیل کند.

مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه از وظایف اولیه دولت اسلامی است که در امور فرهنگی دخالت کند، گفت: نه اینکه فرهنگ را دولتی کند بلکه از فرهنگ اسلامی با همه معیارهای مورد پذیرش آن دفاع و آنرا ترویج و به فرهنگ غالب تبدیل کند.

به گزارش خبرنگار مهر، حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی، مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به چند سؤال در مورد رابطه فرهنگ و سیاست پاسخ داده است که اکنون از نظر شما می گذرد.

***نسبت حوزه سیاست یا دولت با حوزه فرهنگ چگونه باید باشد؟ آیا دولت نباید نقش نظارتی و هدایتی در حوزه فرهنگ داشته باشد؟**

وقتی صحبت از تعامل عرصه سیاست با فرهنگ می شود باید لحاظ کنیم که کدام یک رابط مستقل و رابطه متغیر هستند، یعنی کدام یک از اینها اصل است و کدام یک از اینها باید در خدمت دیگری باشد. آیا هر دو تای اینها اصل هستند و باید با همدیگر تعامل داشته باشند یا اینکه سیاست ورزی اصل است و فرهنگ باید در خدمت سیاست باشد و یا برعکس، فرهنگ اصل است و سیاست باید در خدمت فرهنگ باشد؟

در برخی از نظامها فرهنگ مستقلاً به عنوان پیش فرض وجود ندارد و یا ممکن است وجود نداشته باشد، لذا با روی کار آمدن فرهنگهای جدید، فرهنگهای گذشته تغییر می کند و لذا برای در خدمت درآمدن سیاسیون از فرهنگها استفاده ابزاری می شود. در نظامهایی که هنجاری است مثل نظامهای دینی، فرهنگ غالب نمی تواند دستکاری شود، چون اساس جامعه را تشکیل می دهد و توده مردم این فرهنگ را باور دارند و چون توده مردم به این فرهنگ باور دارند طبیعتاً سیاسیون و حاکمان نه می توانند به این فرهنگ دست بزنند و نه امکان دارد به این فرهنگ دست بزنند مگر اینکه در دراز مدت به استحاله دچار شود. به این خاطر سیاسیون چون منتخب مردم هستند و چون مردم از پیش به باورهای معتقد هستند لذا کسانی را به این منصب می گمارند که به این باورها اعتقاد داشته باشند و برای تحقق آن باورها تلاش کنند.

طبیعتاً سیاست به معنای تدبیر مطلوب جامعه برای مردم به گونه ای شکل می گیرد که آن تدبیر در راستای تحقق آن باورها در جامعه باشد (به گونه ها و روشهای مختلف). از این رو سیاست و حکومت رابط متغیری برای تحقق فرهنگ است. به همین اعتبار است که در آموزه های دینی آمده، غایات حکومت این است که حدود و شریعت را اجرا کند. امر به معروف کند و فرهنگ دین داری را برپا کند. اگر آنها قدرت پیدا کردند باید نماز برپا دارند و شرایع را ترویج کنند. به همین خاطر در فرهنگ دینی و همه فرهنگهای هنجاری سیاست به عنوان ابزاری برای تحقق فرهنگ مطلوب جامعه به خدمت گرفته می شود و برعکس آن اصلاً امکان ندارد که سیاست رابط مستقل باشد و فرهنگ به آن خدمت کند. در نگاه هایی که جوامع هنجاری نیست و فرصت طلبی و سودطلبی حاکم است ممکن است چنین فرآیندی اتفاق بیفتد. بر این اساس در نظام اسلامی چون فرهنگ، فرهنگ دینی و اسلامی است و بنای جامعه بر این است و مردم هم به این نکته باور دارند لذا حاکمان (چه از لحاظ مشروعیت و چه از حیث مقبولیت و کارآمدی) در صورتی مشروعیت و مقبولیت دارند که در صدد تحقق این آرمانها و فرهنگ غالب باشند. یعنی فارغ از بحث مشروعیت اگر این گونه رفتار نکنند مردم آنها را بر نمی تابند و طبیعتاً مجبورند جای خود را به افراد دیگر بدهند.

***این فرهنگ چیست و اساس و پایه فرهنگ مردم را چه چیزی تشکیل می دهد؟ آیا فرهنگ فقط باورهاست، فرهنگ آداب و رسوم و رفتارها و علائق است. آیا فقط مشتمل بر امور دینی است یا مربوط به امور عرفی هم می شود؟**

طبیعتاً فرهنگ غیر از بحث دین است. مجموعه فراختری است که دین را هم در بر می گیرد. یک سری مسائل بومی را هم در بر می گیرد. طبیعتاً هویت یک کشور و دولت با فرهنگ معنا می شود. اگر قرار باشد ما هویت ایرانی را معنا کنیم باید فرهنگ آنرا واکاوی کنیم و بگوئیم فرهنگ ایرانی، فرهنگی است که در آن اسلام رخنه کرده است. فرهنگی است که در آن جوانمردی، مهر و محبت و زبان فارسی و خانواده مهم است و ... این فرهنگ طبیعتاً حاکم است و حاکمان باید این فرهنگ را ترویج و توسعه دهند و تبلیغ کنند و تا حد امکان در جاهای دیگر هم آنرا گسترش دهند.

در نقطه مقابل چون جوامع و فرهنگهای مختلف وجود دارند و هر جامعه ای براساس فرهنگهای خاصی شکل می گیرد طبیعتاً فرهنگهای رقیب می خواهند خودشان را غالب و به تعبیری خود را صادر کنند. در عالم امروز که به صورت دهکده جهانی می ماند فرهنگهای رقیب می خواهند خود را عرضه کنند. فرهنگی که می خواهد خود را عرضه کند رنگ و لعاب زیبا به خودش می دهد و خود را قابل پذیرش می کند و گاهی اوقات در قالب تبادل صورت می گیرد. گاهی اوقات نکته مثبتی از یک فرهنگ وارد فرهنگی و برعکس نکته مثبتی از فرهنگ وارد فرهنگ دیگر می شود. مثلاً پوشش خاص، واژگان خاص یا رسم و رسومی خاص در فرهنگ دیگری پذیرفته می شود اما گاهی اوقات، فرهنگی فرهنگ مهاجم است و می خواهد خود را القا کند و فرهنگ بومی را از بین ببرد.

***یکی از مباحث مطرح در حوزه فرهنگ، تهاجم فرهنگی است. به چه میزان رصد پدیده های نوظهور فرهنگی اهمیت دارد؟ این پدیده ها و مصادیق آن در حال حاضر چه پدیده هایی هستند؟ نوع مواجهه با تهاجم فرهنگی چگونه باید باشد و آثار و نتایج انفعال و موضع دفاعی در این خصوص چیست؟**

طبیعتا اگر باور به فرهنگ جدید شکل بگیرد اساس آن جامعه و هویت آن جامعه تهدید می شود همه جوامع این مقوله را مورد انکار قرار می دهند و بر تحکیم فرهنگ خودی تأکید می کنند و مصونیت هایی را برای جامعه شکل می دهند و با فرهنگ بیگانه مقابله می کنند.

در سالیان متمادی کشورهای اسلامی معمولا در معرض تهاجم فرهنگ های بیگانه بودند، چون فرهنگ اسلامی فرهنگ متمایزی است و رقبای جدی هم دارد. یکسری آموزه هایی در داخل دین توصیه شده که عدم رعایت آنها به تهدید فرهنگی منجر می شود. مانند آموزه هایی مانند عدم تلبس به لباس کفار، قاعده نفی سبیل. ایجاد مرزهایی تحت عنوان دارالاسلام، دارالکفر، دارالنفاق، دارالحرب و ...، عدم جواز قرائت کتب ضلال، مثل بحث ارتداد و مسائلی از این قبیل که باعث می شود که مصونیتی برای فرهنگ اسلامی ایجاد شود.

طبیعتا جذابیت هایی برای این فرهنگ ایجاد می شود مثل فرهنگ عزاداری و اعیاد و ... هم جذابیت هایی برای این فرهنگها ایجاد می شود و هم بازدارندگی هایی ایجاد می شود لکن چیزی که قابل توجه است این است که بعضی وقتها فرهنگ های تعاملی، تعاملی شکل می گیرد و فرض کنید ایران از کشورهای همسایه اش فرهنگی را یاد بگیرد که فرهنگ خوبی باشد و ممکن است فرهنگی را به آنها یاد دهد این امر اشکالی ندارد. اما بعضی وقتها، فرهنگ، فرهنگ تهاجمی است طبیعتا انسان باید متناسب با آن تهاجم رفتار مناسبی را نشان دهد. اگر تهاجم فرهنگی به صورت زبانی است، باید به صورت زبان پاسخ داده شود. اگر تهاجم فرهنگی به صورت پوشش است در قالب پوشش، اگر در قالب فکر است و اگر در قالب کتاب است و ... نیز همین طور. طبیعتا متناسب با هر تهاجمی باید رویکرد متناسب با آن تهاجم برگزیده شود.

***آیا سیاست های فرهنگی یک جامعه با تعویض مدیران اجرایی باید تغییر کند؟ استمرار و تغییر در این حوزه در چه عرصه هایی باید باشد؟**

مقام معظم رهبری از سالها قبل به بحث تهاجم فرهنگی غرب توجه داشتند و این بحث را مطرح کردند. از ابتدا این بحث جدی گرفته نشد. بعدها ایشان تعبیر شیخون فرهنگی و بعدها ناتوی فرهنگی را استفاده کردند. مطبوعات و رسانه ها و کتب و پوشش و ... بخشی از تهاجم فرهنگی بود و ایشان اشاره کردند و بعدها این امور جلوه گر شد و از باب اینکه کسی که بخوابد دشمنش به خواب نرفته است و هجوم می آورد و از این باب که ننگ است بر کشور اسلامی که با دشمن در خانه خودش بجنگد. طبیعتا ما باید دو گونه رفتار در خصوص تهاجم فرهنگی ارائه کنیم: اول اینکه فرهنگ غنی خودمان را بازخوانی کنیم و در فرآیند پویا قابلیت عرضه به آن بدهیم و آنرا زیبا کنیم و قابلیت جهانی برای آن ایجاد کنیم و ظرفیتهای بومی آنرا به ظرفیتهای جهانی تبدیل کنیم و نکته دوم اینکه ما باید در قبال فرهنگ هایی که وارد می شوند گزینه مقابل ایجاد کنیم اگر مثلا دشمن کالای فرهنگی را وارد کشور می کند ما باید کالاهای مشابه فرهنگ بومی را عرضه کنیم. اگر دشمن بازیهای کامپیوتری را وارد کشور می کند ما باید بازیهای کامپیوتری متناسب با فرهنگ خودمان را عرضه کنیم نه فقط برای کشور خودمان بلکه برای کشورهای رقیب هم تولید کنیم.

طبیعتا چون فرهنگ ما فرهنگ غالب و اصیل است می تواند رویکرد برعکس به خود بگیرد و چون مبتنی بر فطرت است مردم دیگر فرهنگها هم آنرا قبول خواهند کرد، چیزی که مطابق فطرت و عقل است و با عقل و فطرت منافاتی ندارد طبیعتا مورد قبول دیگر مردم هم خواهد شد.

از طرف دیگر نیازمند نخبگان هستیم که نخبگان باید فکر کنند و راه ها را نشان دهند و از طرف دیگر دولتها حتما باید وارد این عرصه شوند و می باید مرزها را شناسایی کنند چون اگر دولتها وارد این عرصه نشوند طبیعتا مردم عادی و نخبگان اگر بدانند نمی توانند دست به انجام بعضی از کارها بزنند. چون بعضی از کارها نیاز به سرمایه و قدرت و ارائه الگوهای مشابه دارد که طبیعتا کار دولت است. از وظایف اولیه دولت اسلامی است که در امور فرهنگی دخالت کند نه اینکه فرهنگ را دولتی کند بلکه از فرهنگ اسلامی با همه معیارهای مورد پذیرش آن دفاع کند و برای آن مصونیت ایجاد کند و او را ترویج کند و آنرا به فرهنگ غالب تبدیل کند. از یک طرف کار، کار دولت است و دولت موظف است که از فرهنگ غالب مردم صیانت کند و از طرف دیگر کار نخبگان است که باید از فرهنگ عمومی جامعه حفاظت کنند و از سوی دیگر توده مردم که هم باید از کالاهای فرهنگی رقیب استفاده نکنند هم باید به روشنگری علما و فرهیختگان توجه کنند و هم باید با اعتماد به دولت از این فضا گذر کنند و از کالاهای بومی استفاده کنند تا در نهایت این فرهنگ در مسیر هجوم مصونیت پیدا کند و بتواند بارور و تناور شود و قابلیت رقابت با فرهنگ بیگانه و مهاجم را پیدا کند.